

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۱ (پیاپی ۱۸) بهار ۸۶

داستان روح در مثنوی و متون گنوسی* (علمی - پژوهشی)

دکتر نوری سادات شاهنگیان

استادیار ادیان و عرفان دانشگاه الزهرا

چکیده

آثار عرفانی عصر اسلامی چون آینه ای اندیشه های گنوسی پیش از اسلام را باز می نماید. این مقاله با بهره گیری از متون نجع حمادی و مثنوی مولوی به عنوان یکی از برجسته ترین آثار صوفیانه، دیدگاههای عرفانی در باره روح را بررسی می کند. ماجرای هبوط روح از موطن اصلیش (عالم روحانی) و اسارت و غربت آن در عالم مادی، غفلت روح و گرفتار آمدن آن در زندان جهل، اینکه نجات روح از قید عالم مادی در گرو بیداری آن و از طریق کسب معرفت است و این معرفت از سوی خداوند به انسان می رسد، جملگی از تعالیم مولانا است که شباهت بسیار با آموزه های گنوسی دارد و می تواند حاکی از تأثیر گنوستیسیم بر تصوف باشد.

واژگان کلیدی: گنوستیسیم، مثنوی، مولوی، روح، ماده، معرفت، جهل، نجات.

مقدمه

عرفان اسلامی با نام تصوف قرین گشته است، جریانی که در قرون اول و دوم هجری با زهد ساده آغاز شد؛ آنگاه که گروهی از مسلمانان در پاسخ به دنیا داری

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۵/۶/۲۹

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۴/۵/۱۷

برخی زمامداران و یا در طلب نجات اخروی ، در انزوا به عبادت پرداخته و کل وجود خویش را وقف خداوند کردند. جریان تصوف در گذر زمان بساطت خود را از دست داد و تحت تأثیر منابع بیگانه به تدریج افکار تازه ای در میان صوفیه ظهور کرد که پیش از آن نه در جامعه اسلامی سابقه داشت و نه پاره ای از آنها با تعالیم اصیل اسلامی سازگار می نمود .

از جمله منابع موثر بر تصوف ، گنوستیسیم است که در جای خود به آن پرداخته می شود. نگارنده این سطور قصد دارد تا در مطالعه ای تطبیقی، تشابه اندیشه های گنوسی را در محور انسان شناسی و نجات شناسی با تعالیم مثنوی، به عنوان یکی از آثار برجسته عرفانی که در عصر پختگی و کمال اندیشه های صوفیانه به ظهور رسید، به تصویر کشد . لازم به ذکر است که در این مطالعه تطبیقی آنچه از تشابه و توافق آراء به دست آمده ، تنها حاکی از تأثیر و تأثر می تواند باشد و این توافق و همگونی ها به معنای یکی بودن ماهیت تعالیم نیست . موارد أخذ و نفوذ را می توان همچون به عاریت گرفتن عناصری تزئینی تلقی کرد .

۱-۱- گنوستیسیم

گنوسیس (Gnosis) واژه ای یونانی به معنای معرفت و دانستن است . در اندیشه یونانی گنوسیس شناختی معقول و مستدل است که از طریق عقل و شعور طبیعی به دست می آید ؛ اما در شرق، این دانش و عرفان امری دینی و فوق طبیعی است که نه با استدلال که با کشف و شهود ، با ریاضت یا با ایمان حاصل می شود .

گنوستیسیم (Gnosticism) بر مجموعه ای از ادیان و مذاهب و نحله های دینی اطلاق می شود که در قرون اول و دوم قبل از میلاد و دوم و سوم میلادی در فلسطین ، سوریه ، بین النهرین و مصر وجود داشتند و مدعی بودند که معرفت راستین نسبت به حقیقت مطلق و آن حکمت پنهانی را که برای نجات از شر دنیا ضرورت دارد و کلید

حتمی رهایی انسان است ، در اختیار گروهی از برگزیدگان قرار می دهند . (دائرة المعارف فلسفه ، ص ۳۳۶) گفته می شود که جریان دینی و فلسفی گنوسی به ادیان و مذاهب سری راز آلود در ادوار هلنی و رومی مربوط می شده است. (دیکشنری فلسفه و دین ، ص ۳۷۴) برخی مکاتب توسعه یافته تر به لحاظ کلامی متأثر از مکتب افلاطون و نوافلاطونی ، اورفیزم ، فلسفه رواقی ، حکمت فیثاغوری ، ادیان کهن سامی و مسیحیت بوده اند . بدین ترتیب گنوستیسیم را می توان آمیزه ای از عقاید هلنی ، بابلی ، مصری، یهودی و ایرانی دانست که درعین حال مستقل از مؤلفه های خود شکل یافت . افکار گنوسی پیش از مسیحیت در میان یهودان اسکندریه رایج بوده و در اصل، آئین گنوسی ابتدا در اسکندریه و سامره (پایتخت مرکزی یهود) پدید آمد ؛ چنانکه عمده ادبیات گنوسی از منابع مصری و به زبان قبطی به ما رسیده است . سپس بلافاصله با مسیحیت مواجه شد و چون رقیبی جدی در برابر آن سر بر افراشت . روحانیون و آباء کلیسا که مسیحیت را در خطر می دیدند ، آراء گنوسی را با نظری خصمانه نگریسته و بر آن ردیه می نوشتند . بخش قابل توجهی از منابع اولیه برای شناخت گنوستیسیم ، همین ردیه ها و آثار مسیحیان ضد گنوسی قرون اولیه میلادی است . (دائرة المعارف دین، ص ۵۶۷) بخش مهمتر دیگر، متون نجع حمادی^۱ که مستقیماً معرف آثار گنوسی است و به ما اجازه می دهد تا گنوستیسیم را نه به واسطه مخالفان آن ، بلکه از طریق پیروانش مطالعه کنیم . مبارزات مسیحیان با افکار و عقاید گنوسی از یک سو پایه های الهیات و کلام مسیحی را بنا نهاد و از سوی دیگر سبب شد تا قوت فرقه های گنوسی کاستی گیرد و به مرور زمان این جریان دینی رو به زوال نهد .

۲-۱- نفوذ اندیشه های گنوسی در میان مسلمانان

پیدایش علوم عقلی در تمدن اسلامی محصول آمیزش اطلاعات و آثار علمی اقوامی چند و اختلاط تمدنهای یونانی ، ایرانی ، هندی و عربی بوده است . تحول تصوف نیز از

طریقه ای عملی به مکتبی نظری، بارزترین دلیل بر تاثیر فرهنگ یونان و نتیجه آشنایی صوفیان با فلسفه های سریانی - اسکندرانی بوده است .

برای آشنایی صوفیه با فلسفه های یونانی ، سوری و اسکندرانی ، نقش سریانیها اهمیت ویژه ای دارد . اینها قومی از افوام سامی بودند که در ناحیه وسیعی شامل سرزمین سوریه (نواحی غرب فرات) و جزیره ، بین النهرین و شوش سکونت داشته و لهجه سریانی از شعب زبان آرامی در میان آنها متداول بوده است . پس از نفوذ و انتشار مسیحیت در این نواحی ، عیسویان این مناطق ، خود را سورئی یعنی سریانی نامیدند تا از آرامیان غیر مسیحی متمایز شوند . (تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، ص ۱۰ - ۱۱) دانشمندان سریانی زبان، در عین اثبات اصول عقاید دینی و مذهبی خود ، به علوم یونانیها سرگرم بوده و کتب معتبر یونانی، خاصه آثار افلاطون ، ارسطو و کتب شارحان اسکندرانی این آثار را به سریانی ترجمه می کرده اند . مدارس سریانی تا مدتی از دوره اسلامی با همان رونق پیشین باقی ماند و همین سریانی ها، واسطه نقل فلسفه های یونانی ، اسکندرانی و سوری به عربی بوده اند . (همان ، ص ۱۴)

حکمت ادریه یا گنوسی در میان سریانیهای حران رایج بوده است . دیانت این گروه از نوع گنوسی یونانی و آمیخته با عناصری از آیین هلنیستی مصر در عهد بطالسه و برخی عقاید نوافلاطونی بوده است . ایشان در مصر ، سوریه ، بصره و بغداد پراکنده بوده و در همین مناطق، مسلمانان و از جمله صوفیه در تماس نزدیک با ایشان و طبعاً متأثر از آنها بوده اند .

نقش صابئین حران در ترجمه و نقل قسمتی از میراث حکمت و علوم یونانی به معتزله و اصحاب بیت الحکمه مأمون و خاصه نشر و ترویج آنچه اسرار و رموز حکمت هرمسی خوانده می شد ، در میان غلاه و فرق شیعه بس حائز اهمیت است . (جستجو در تصوف ، ص ۲۶۸ - ۲۶۹) جمعیت سرّی اخوان الصفا که در قرن چهارم هجری در

بصره، یعنی کانون تصادم عقائد و افکار و مرکز نشر مذاهب و آراء جدید، سر بر آوردند، سخت متأثر از این گروه بوده اند. رسائل ایشان آمیزه ای از آراء صابین، صوفیه، معتزله، امامیه، آثار منسوب به هرمس، فیثاغورس و ارسطو می باشد. یکی از جلوه های بارز تمایلات گنوسی که بر تصوف موثر بوده، مانویت است. در اوائل حکومت عباسی، گروهی از مانویان تارک دنیا و دوره گرد، در عراق و سایر ممالک اسلامی پراکنده بوده اند. (بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، ص ۱۵۶) انعکاس افکار و آراء مانوی را در جامعه اسلامی بیشتر در میان فرق اسماعیلیه و باطنیان، معتزله و غلامه می توان جستجو کرد. در عین حال، مانویت بیش از آنکه بر جنبه های نظری تصوف تأثیر گذار باشد، حیات عملی صوفیه را تحت تأثیر قرار داد. (جستجو در تصوف، ص ۱۳-۱۵)

بحث

۱-۲- منشأ الهی روح و غربت آن

یکی از عقاید مشترک در میان تمامی مکاتب و فرق گنوسی، باور به ثنویت روح و جسم (ماده) بوده است. گنوسیها وجود انسان را مرکب از سه جوهر تن، نفس (جان حیوانی) و روح (روان) می دانستند که در اصل، دو منشأ این جهانی و آن جهانی دارد. به اعتقاد ایشان، روح آن خویشتن ابدی و خلق ناشده در درون وجود انسان است. گنوسیها آن را بذر الهی، دُرّ، بارقه دانش، آگاهی، هوش و فراست و نور می نامیدند. این بذر یا دانه خرد همان جوهر انسان، منشأ خدائی دارد. سیلوانوس می گوید که جوهر اصلی انسان، همان روح و روان الهی اوست و با اقوم خداوند، انطباق کامل دارد. (Teachings of Silvanus, VII/۴, p.۳۵۰)

بنا بر اعتقاد گنوسیها، این جهان زندانی بزرگ است که درونی ترین سیاهچال آن زمین می باشد و زمین صحنه حیات انسان است؛ همانجا که انسان به اسارت درآمده است

. (the book of Thomas the contender, II/v, p. ۱۹۳) پیرامون زمین را سپهرهایی جهانی چون کراتی تودرتو و متحد‌المركز فرا گرفته اند که مهم‌ترین آنها هفت فلک سیارات است. شهوات و احساسات انسان، هر یک ناشی و مطابق با یکی از افلاک است و همه آنها مجموعاً نفس انسان را می‌سازند. زندانی در این تن و جان آدمی، روان اوست که از ملکوت خداوند هبوط یافته و به این عالم خاکی در افتاده است و در سراسر جهان مادی و نوع بشر متفرق گشته است. همانگونه که در عالم کبیر، انسان اسیر هفت سپهر است، در عالم صغیر نیز در درون تن ما اخگر ملکوتی یعنی روان، اسیر هفت بند نفس می‌باشد. (دین گنوسی، صص ۴۳-۴۴؛ دائره المعارف فلسفه، صص ۵۲۵-۵۲۶)

در تمامی مکاتب گنوسی، بدن قابل تحقیر بوده و این مطلب در انجیل فیلیپ (Gospel of Philip) و کتاب توماس قهرمان (the book of Thomas the contender) از متون نجع حمادی به صراحت بیان شده است. در انجیل آپوکریفای یوحنا، عیسی (ع) جسم را به زندان و هاویه ای تشبیه کرده، می‌گوید: "من نوری هستم موجود در نور... می‌توانم در وسط تاریکی و در درون هادس داخل شوم... و من میان زندان آنها که زندان جسم است داخل شدم و گفتم هر کس می‌شنود، بگذاردید تا از خواب عمیق برخیزد." (The Apocriphon of Jhon, I, p. ۱۱۵ II / بنا بر اساطیر گنوسی، ارواح فردی در اصل در قلمرو نور یعنی ملکوت خداوند منزل داشتند؛ او که سرمنشأ همه (عالم مخلوقات روحانی) است. این ارواح با هم متحد و با خداوند هم ذات بودند. به واسطه نوعی مصیبت، برخی در فلاکت و بدبختی جهان مادی داخل شدند و در جامه ابدان بشر به اسارت در آمدند. این سقوط و این اسارت سبب شد تا آنها به خواب رفته و اصل و منشأ واقعی خویش را در قلمرو نور فراموش کنند. ارواح سرگشته در پی انجام رسالت یک منجی بشری می‌توانند از

خواب غفلت بیدار شوند؛ اما بازگشت آنها به عالم اصلی و پیوند با خداوند، تنها پس از مرگ امکان پذیر است. مرگ این فرصت را به روح می دهد تا از قفس جسم بیرون آمده و پیش از وارد شدن به جسمی دیگر، و شروع حیاتی دوباره (تناسخ) با اصل و منشأ خویش (خداوند) بار دیگر اتحاد یابد.

صوفیانی که تمایلات گنوسی دارند (چون فرق بکتاشیه و مولویه) نیز روح را بارقه و اخگری الهی و گوهری ابدی در وجود آدمی دانسته اند. مولوی در باره اصل و منشأ روح و در توصیف روزگاری که روح در عالم روحانی و پیش از هبوط سپری کرده، می گوید که روح آدمی در اصل با خداوند قرابت و پیوند دارد. (مثنوی، دفتر دوم، ص ۱۳۱) روح پیش از ورود در صحنه طبیعت و قبول قالب مادی، در بارگاه الهی حضور یافته و لذت دیدار حق را چشیده است؛ دیداری که روح را "بی خویش و مست گردانیده است. (همان، دفتر دوم، ص ۱۴۶). آدمی دارای دو جنبه است: جنبه راستین وجود آدمی، روح الهی و ربانی و جنبه دروغین او، تن میرنده و فانی است که جنبه نخست را پوشانده است. (همان، دفتر چهارم، ص ۴۰۰). جسم و روح در عین ملازمت با یکدیگر ناسازگارند: روح رو به عالم بالا دارد و به سوی عوالم ملکوتی بال و پرمی گشاید و جسم چنگال تعلق خود را در زمین فرو برده است. روح به سبب دور افتادن از عرش (عالم الهی)، در فقر و مسکنت به سر می برد؛ در حالی که جسم از شدت علاقه به متاع دنیا و زندگی این جهانی، فربه و سمین شده است. (همان، دفتر چهارم، ص ۳۶۲). جسم و ویژگیهای آن پیوسته در حال دگرگونی است، اما روح مبری از هر گونه تغییر و تبدیل است، چون آفتابی روشن که طلوع و غروب ندارد و شرق و غربی برای آن متصور نیست؛ باقی و بی زوال. (همان، دفتر چهارم، ص ۹۵). در مثنوی نیز چون دیگر آثار عرفانی اسلامی، پیوسته از جسم و عالم جسمانی به عنوان محبس روح یاد شده است. مولوی با استفاده از شیوه تمثیل، بارها اسارت روح را

در زندان جسم به تصویر کشیده است. گاه جهان را به دریا و اسارت جان را در زندان تن به گرفتار شدن یونس در شکم ماهی تشبیه می کند که این اسارت، روح را از مشاهده نور صبحگاهی (نور حق) محروم می دارد. (همان ، دفتر دوم ، ص ۱۸۲) ، زمانی تن را به قفسی مانند می کند که مرغ جان را به دام انداخته. (همان ، دفتر اول ، ص ۱۲). یا کنده ای که بر پای باز روح نهاده شده و آن را از پرواز به سوی ملکوت باز می دارد. (همان ، دفتر سوم ، صص ۳۱۳ به بعد) ؛ تشبیهاتی که در ادبیات عرفانی فراوان یافت می شود. مولوی در باره سبب تعلق روح به بدن چندان توضیحی نمی دهد. تنها این نکته را یادآور می شود که این تعلق به فرمان خداست که فعل او معلول به هیچ غرضی نیست. در هر حال، استفاده از تمثیلهای گوناگون حاکی از دغدغه او برای بیان وضعیت غم انگیز اسارت انسان است و نی نامه آغاز بیان این نگرانی است. حتی مولوی به نفسهایی که هر دم از انسان بر می آید می اندیشد و آن را گامی به سوی مرگ و خلاصی از زندان جهان می داند. از دید او در هر نفسی که بر می آید ، رشته ای از رشته های اسارت درد دنیا گسسته می شود. (همان ، دفتر اول ، ص ۲۴). از آنجا که مرگ وسیله ای برای نجات روح از حبس بدن است ، پس راه حل مولوی و گریزگاهی را که او پیشنهاد می کند ، مرگ اختیاری (فنا) است. این راه حل ، در حکایت بازرگان و طوطی به زبان تمثیل بیان شده است. آنگاه که طوطی در قفس افتاده ، خود را به مردن می زند ، به واقع ارمغان خویش را از بازرگان دریافت کرده است. این ارمغان ، همان راه حلی است که مولانا برای نجات روح ارائه کرده است ، کشتن نفس و میراندن تن به وسیله ریاضت.

۲-۲- معرفت و نجات روح

بر طبق آموزه های گنوسی، زندگی در جهان مادی مبتنی بر جهل است. روح انسان در حالت اسارت در جسم و نفس، بی حس، خواب یا مست از سم دنیا در چنگال

جهالت گرفتار آمده و از خود بی خبر است. لذا آزادی و نجات انسان در گرو آن است که وی از خواب غفلت بیدار گردد. اما این معرفت به واسطه همان موقعیت که انسان در جهان دارد، از وی دریغ داشته شده است؛ چرا که اصل و اساس هستی یافتن جهان و جوهره وجود دنیوی جهل است. (دین گنوسی، ص ۴۳) و مهمترین داعیه تمام فرق گنوسی، زدودن جهل از جامعه انسانی به واسطه ارائه معرفت به ایشان بوده است. در انجیل حقیقت تصریح شده است: "کسی که دارای گنوسیس است می داند که کیست، چه شده، در کجا بوده، به کجا افتاده و به کجا می رود، از چه رو باز خرید شده، تولد چیست و تولد دوباره چیست. او چون کسی است که از مستی به در آمده و در حالی که بیدار شده، درک می کند که در چه حالتی بوده است. پس به سوی خداوند بازگشته و آنچه را که متعلق به خداوند است، به او پس می دهد.

(Gospel of Truth, I/ ۳, p. ۴۰)

جهل به واسطه معرفت و حیانی، زدوده و محو می گردد. ارواحی که در این جهان دچار غفلت و فراموشی گشته اند، در پی رسالت منجی الهی، می توانند از خواب غفلت بیدار شوند. گنوسیس آن شناختی است که از طریق تجربه کسب می شود و آن تجربه، تجربه وحی است. حامل وحی، پیام آوری از جهان روشنی است که خدای متعال او را به جهان مادی فرو می فرستد. او ارواح انسانی را از خواب زمینی بیدار کرده و معرفت نجات بخش را ازیرون به آنها می رساند. (Gospel of Truth, I/ ۳, p. ۳۷ - ۳۸) عنصر الهی در انسان به واسطه معرفت، امکان بازگشت به مقام شایسته خود را در عالم روحانی باز می یابد و در آنجا که ابتدا تولد یافته، دوباره متولد می گردد. روح در صعود به سوی عالم بالا به هر سپهری که می رسد، آن پیرایه های مادی مربوط به همان سپهر را همانجا بر جای نهاده و فراتر می رود. سرانجام تهی از هر پیرایه نفسانی و جهانی، در آن سوی هستی مادی، به خدای خویش رسیده و با هستی

الهی، وحدت می یابد. خداوند نیز با بازگشت همه ارواح، تمامیت خویش را باز می یابد. (دین گنوسی، ص ۴۳-۴۴)

آموزه گنوسی در باره آنکه زندگی در دنیا مبتنی بر جهل است، در مثنوی مولوی منعکس گردیده است. (مثنوی، دفتر اول، ص ۵۵). مولانا وجود این عالم را مبتنی بر جهل و نادانی دانسته و تصریح می کند که ستون این عالم، غفلت است. مراد از غفلت که در مقابل هوشیاری مطرح می شود، سرمست شدن از لذایذ جسمانی و نفسانی است که موجب کوری عقل و سبب اسارت هر چه بیشتر روح در بند و زنجیرهای این جهان مادی می گردد. یکی از تعالیم مولوی که شباهت بسیار با آموزه های گنوسی دارد آن است که روح انسان پس از پذیرش قالب عنصری و هبوط در جسم و عالم مادی با آنکه خود از عالم ارواح مجرده است، اما اصل و منشأ خود را در آن عالم فراموش کرده و دچار غفلت و بی خبری گشته است:

سالها هم صحبتی و همدمی	با عناصر داشت، جسم آدمی
روح او خود از نفوس و از عقول	روح اصل خویش را کرده نکول
از نفوس و از عقول پر صفا	نامه می آید به جان کای بی وفا
یارکان پنج روزه یافتی	رو ز یاران کهن بر تافتی

(مثنوی، دفتر ششم، ص ۹۴۴)

به طور کلی، غفلت و بی خبری از مقتضیات بدن مادی انسان و از جنبه جسمانی او ناشی می شود. (همان، دفتر سوم، ص ۲۹۱). پرنده روح آدمی که در قفس جسم و عالم جسمانی اسیر گشته است، اگر در صدد خلاصی و نجات خویش بر نیاید، نشان جهل و غفلت اوست. جهل، سبب ماندگاری بیشتر انسان و تداوم اسارت او در زندان جهان می شود و تردیدی نیست که کلید رهایی از این زندان، علم و آگاهی است. در حکایت وکیل صدر جهان که یکی از برجسته ترین حکایات مثنوی است، ماجرای غربت و

سرگردانی انسان به سبب جدایی او از اصل الهی خویش به زیباترین شکل به تصویر کشیده شده است. وکیل، کنایه از انسان یا روح انسانی است که روزگاری ندیم و مصاحب حضرت حق (صدر جهان) بوده است. ارتکاب گناه، وی را از قرب و هم جواری حق دور ساخته است. مدت ده سال دوری از شهر بخارا کنایه از آن است که انسان زمانی را دچار غفلت و بی خبری گشته است. وقتی از فراق معشوق بی تاب گشته و رو به بخارا می آورد، کنایه از آن است که در صدد کسب معرفت بر می آید؛ چرا که بخارا منبع و منشأ علم و معرفت است و معرفت تنها راه نجات انسان می باشد. اگر انسان دارای معرفت و آگاهی باشد، بی تردید روح او دیگر تمایلی به عالم مادی نخواهد داشت و به موطن اصلی خود یعنی عالم نورانی برین متوجه می گردد.

مولوی معتقد است که آن دانشی که انسان را تا به درگاه حق پیش می برد، نه دانشهای ظاهری و علوم قشری است؛ زیرا که این نوع علوم راهی به سوی جهان حق و حقیقت ندارد، بلکه دانشی "آن سری" است؛ یعنی منسوب به عالم غیب یا عالم الهی است. به قول گنوسیها آن معرفتی است که از بالا به سوی انسان می آید و آدمی را به آن سو می کشاند. زیرا هر فرعی به اصل و سرچشمه خود دلالت می کند. او معرفت را به خورشیدی تشبیه می کند که منسوب به عالم غیب یا عالم الهی است. در حالی که آفتاب محسوس از مشرق تابیده و در مغرب غروب می کند، آفتاب معرفت حقیقت بی زوال است. (همان، دفتر دوم، ص ۱۰۷).

حکمت و معرفت، نوری است که از سوی خداوند بی واسطه بر قلب و دل انسان می تابد. هرگاه انسان استعداد و اهلیت لازم را به دست آورد، می تواند به واسطه آن نور هر آنچه را که از اسرار و رموز الهی از دیدگان عادی پوشیده است، بی پرده و حجاب مشاهده نماید. روح با کسب نور معرفت می تواند گذشته و منشأ اصلی خود را

در عالم مجردات به یاد آورد و در پرتو تابش نور الهی راه و مسیر بازگشت خود را برای رسیدن به مقصد و اتحاد دوباره با خداوند بیابد.

نتیجه

در حالی که آموزه های ثنوی گنوسی به لحاظ ماهوی با اصول توحیدی اسلامی تفاوت بسیار دارد؛ اما با دیدگاههای عارفانه قبل و بعد از اسلام تا حدود زیادی مشابهت داشته و گاه قابل تطبیق است. تعالیم مولوی در باره روح مبنی بر آنکه روان آدمی اصل و سرمنشأ الهی دارد و به حکم تقدیر از موطن اصلی خود که عالم روحانی و ملکوت خداوند است، هبوط یافته و به این عالم خاکی در افتاده است، اینکه روح پس از در آمدن در قالب جسم، سرمست از لذایذ جسمانی و نفسانی دچار غفلت گشته و اصل و سرمنشأ خود و عالمی که پیش از هبوط در آن روزگار فرخنده ای را سپری کرده، از یاد برده است و اینکه جهل و غفلت سبب می شود تا جان آدمی هر چه بیشتر در اسارت بماند، بن مایه های گنوسی دارد.

تعالیم نجات شناسانه گنوسی مبنی بر اینکه رهایی از دام عالم جسمانی تنها در گرو کسب آگاهی و معرفت است، معرفتی که از عالم بالا و از سوی خداوند به انسان می رسد، دقیقاً در مثنوی منعکس گردیده است؛ با این تفاوت که به نظر مولوی این معرفت می تواند بی واسطه نیز به انسان برسد. انسان از طریق معرفت که چون نوری بر جان او می تابد، قادر خواهد بود تا اسرار و رموز را بی پرده مشاهده نماید و در تجلی این نور است که روح قادر خواهد بود تا حرکت رجوعی و صعودی خود را به سوی ملکوت و عالم مجردات روحانی آغاز کرده، دوباره با اصل و منشأ خود متحد گردد.

پی نوشتها

۱- منظور آثار مکشوفه در منطقه نجع حمادی مصر است که در سال ۱۹۴۵ از درون خمره ای در قبری به دست آمد. اینها مجموعه ای از ۱۳ نسخه پاپیروس قدیمی و حاوی

بیش از ۵۰ متن (حدود ۷۰۰ صفحه) است. تمامی نسخ در اصل به یونانی بوده و پس از انتشار آیین گنوسی در مصدر در حدود قرن دوم و سوم میلادی به قبطی ترجمه شده اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

منابع فارسی

- ۱- زرین کوب، عبد الحسین. (۱۳۶۹). جستجو در تصوف . تهران : انتشارات امیر کبیر.
- ۲- صفا، ذبیح الله. (۱۳۳۱). تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳- غنی ، قاسم. (۱۳۶۶). بحث در آثار و افکار و احوال حافظ . تهران : انتشارات زوار.
- ۴- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۳۲). مثنوی معنوی. به کوشش حسن میرخوانی. تهران .

منابع انگلیسی

- ۵- Calianu, Ioan Peter. (۱۹۸۶). "Gnosticism" , *The Encyclopedia of Religion*, edited by Mircea Eliade, vol. ۵, New York- London.
- ۶- Jonas, Hans. (۱۹۷۲). " Gnosticism " , *The Encyclopedia of Philosophy*, edited by Paul Edwards, vol. ۳, Macmillan.
- ۷- id. (۱۹۶۳). *The Gnostic Religion , The Message Of The Alien God And The Beginnig Of Christianity*, Boston: Beacon Press.
- ۸- Reese, W.L. (۱۹۹۳). *Dictionary of Philosiphy & Religion, Eastern & Western Thought*, London: Humanities Press.
- ۹ – Robinson, James M (ed.) (۱۹۸۴), *The Nag Hammadi Library in English* , Leiden : Brill :
- ' Apocryphon of John', translated by Frederik Wisse.
- ' The Book of Thomas the Contender', translated by John Turner
- ' Gospel of Truth' , translated by George W. Macrae,
- ' Teachings of Silvanus' , translated by Malcom L. Peel, Jan Zandee, and Frederik Wisse